

تکثري بودن اقتصاد سياسي

تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۴/۷/۵

دکتر یداله دادگر^۱

چکیده:

در این مقاله ضمن مروري بر اقتصاد سياسي، نشان داده مي‌شود که بر خلاف تصور اوليه اقتصاد سياسي هم از نظر ماهيت و هم از نظر ساختار، در برگیرنده تکثرگرايي است. در نتیجه یک تفسیر جهان‌شمول از اقتصاد سياسي وجود ندارد. به عبارت دیگر پارادایم ارتدکس نئوکلاسیک فقط يك قرائت اقتصاد سياسي و علم اقتصاد مبتني بر يك ایدئولوژی خاص است و سایر مکاتب (چه عقیده‌اي و چه دینی و امثال آن) نیز قرائت‌هاي خاص خود از اقتصاد سياسي را دارند. در قسمت اول این مقاله به طرح موضوع مي‌پردازیم. در قسمت دوم، ارزیابی تاریخی مسأله از اقتصاد سياسي تا نظریه اقتصادي سياست را در بر دارد. تحلیل قرائت‌هاي کلاسیک و مدرن اقتصاد سياسي در قسمت‌هاي سوم و چهارم آمده است. روش‌شناسي حاکم بر مقاله با توجه به ماهیت بحث تحلیلي - توصیفی بوده و مطالعات تجربی و نظریه‌هاي اقتصادي را به عنوان داده در نظر مي‌گیرد و از شیوه کتابخانه‌اي نیز در گردآوری مطالب استفاده شده است.

کلید واژه: اقتصاد سياسي، تکثري بودن، اقتصاد متعارف، اقتصاد نئوکلاسیک.

بخش اول - طرح موضوع، عناوین و سرفصل‌های بحث

۱. مقدمه

اقتصاد سیاسی در حال حاضر تقریباً به عنوان قدرتمندترین دستگاه تجزیه و تحلیل اقتصادی و عناصر کلیدی سیاسی مرتبط با آن در امور کشورها، سازمانها و فعالیت‌های حقیقی و یا حقوقی درآمده است. اقتصاد سیاسی هر کشور آینه‌ای تمام‌نما از پیشرفت، توسعه توانمندی و سربلندی و یا رکود و عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی آن کشور می‌باشد. این اصطلاح، گویی تعامل بالاترین مراجع اقتصادی و سیاسی را در سطح ملی و بین‌المللی پوشش می‌دهد. هم ثبات یا بی‌ثباتی اقتصاد را می‌نمایاند و هم تعامل قدرت و ثروت بین مردم و حاکمان را پوشش می‌دهد. هم آزادی اقتصادی را بر می‌تابد و هم پیوند آزادی اقتصادی و سیاسی را بیان می‌کند. هم کارکرد اقتصادی دولت را ارزیابی می‌کند و هم به تحلیل کارآمدی یا ناکارآمدی بازار می‌پردازد. با وجودی که کانون اصلی اقتصاد سیاسی را اقتصاد تشکیل می‌دهد، اما پیوندهای معنی‌داری با امور سیاسی دارد. منشا و انگیزه سیاسی کارکردهای اقتصادی از یک سو و بازخور این کارکردها بر امور سیاسی از سوی دیگر از این قبیل پیوندها محسوب می‌شوند.

پیوند معنی‌دار نظری بین اقتصاد و سیاست در قالب اصطلاح «اقتصاد سیاسی» حاکی از وجود ارتباط قابل قبول عملی بین این دودر زندگی واقعی می‌باشد. افت و خیزهای اقتصادی چون نقش‌سازی در زندگی دارد و تأثیر آن ملموس می‌باشد، ظهور مشخص‌تری نسبت به اوضاع سیاسی دارد. مثلاً در سطح خرد برای سرپرست یک خانواده تأمین مالی هزینه‌های بیماری یک عضو خانواده، بسیار مطلوب‌تر است تا قبول یا قبول نکردن عضویت وی در یک تشکل سیاسی. در سطح کلان نیز تا مشکل بیکاری شدید و تورم بالا حل نشود، ارزش آزادی سیاسی به خوبی درک نمی‌شود. حتی محبوبیت سیاسی در بسیاری از جوامع پیشرفته با روند شاخص‌های اقتصادی پیوند دارد. اگر یک مسئول سیاسی بتواند تورم یا بیکاری کشور خود را کاهش دهد، تمایل مردم برای رأی دادن به او در انتخابات بعدی افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر در این رابطه نوعی «تابع محبوبیت» تعریف می‌شود.^۱ در ضمن با وجود کارسازی بیشتر اوضاع اقتصادی نسبت به سیاسی وجود حداقل‌هایی از توسعه سیاسی برای پایداری توسعه اقتصادی ضروری است. بنابراین در کشورهایی که رسانه‌های آزاد وجود ندارد یا احزاب سیاسی با محدودیت جدی روبرو هستند و یا فضای اعتراضات و اعتصابات منطقی بسته است، پیشرفت و توسعه اقتصادی به طور طبیعی قابل درک نمی‌باشد. اقتصاد سیاسی با این درجه از اهمیت، دستخوش تحولات وسیعی است که در کوران قرن ۲۱ بر سرعت آن افزوده می‌شود. از سوی دیگر تفسیرهای متفاوتی از آن در محفل‌های علمی و سیاسی مطرح است. در همین حال ابهامات زیادی نیز پیرامون اقتصاد سیاسی و مشتقات آن

۱. در فرانسه بر مبنای این تابع محبوبیت، افزایش یک درصد تورم کشور معادل کاهش ۲ درصد محبوبیت رئیس‌جمهوری تلقی می‌شد.

افزایش یک درصد نرخ بیکاری به معنای کاهش ۲/۳ درصد در محبوبیت وی بود. همچنین پایین آمدن یک درصد ارزش برابری فرانک در مقابل دلار همانند کاهش ۲ درصد عزت رئیس‌جمهور در نزد مردم بود.

مطرح است. در نتیجه در سالهاي آغازين قرن ۲۱ پرداختن به آن اهميت خاصي دارد. ارتباطات کلي اقتصاد و سياست، سياست اقتصادي نظريه اقتصادي سياست، سياسي شدن اقتصاد و امثال آن از موضوعات مرتبط با بحث اين مقاله هستند. موضوع را از پيوندهاي اقتصاد و سياست آغاز مي‌کنيم.

الف) تذکر روش شناختي و بيان ارتباطات کلي اقتصاد و سياست

ابتدا به یک مطلب روش‌شناختي اشاره مي‌شود و پس از آن ارتباطات سياست و اقتصاد بيان مي‌شود. اقتصاد در یک معنای کلي با تمام ابعاد زندگي فردي و اجتماعي انسان همراه است و بنا بر این نسبت به علوم سياسي و ساير رشته‌ها فراگیر قابل توجهي دارد. اقتصاددان برجسته مانند آلفرد مارشال در تعريفی از اقتصاد بيان مي‌کند که: "علم اقتصاد مطالعه کسب و کار معمولي زندگي بشر مي‌باشد، [این علم] به بررسی آن بخش از کارکرد فردي و اجتماعي انسان مي‌پردازد که با کسب وسائل و لوازم مادي و استفاده از آن لوازم به منظور گذراندن یک زندگي مناسب ارتباط تنگاتنگي دارد" (مارشال، ۱۹۶۲، ۱). تعبير مارشال نکته مهمتري را نیز خاطر نشان مي‌کند و آن فراگيري امور علمي و عملي توسط اقتصاد است. به نظر مي‌رسد اقتصاد، بارزترین عنصر نقش‌ساز در زندگي انساني و اجتماعي است. ارتباط اقتصاد با حقوق، امور اجتماعي، روان‌شناسي، مدیریت، تاريخ، اخلاق و حتي هنر و مانند آن قابل توجه است. شايد همین فراگيري اقتصاد باعث شده باشد که در دانشگاه‌هاي بسياري از کشورهاي پيشرفته کلياتي از اقتصاد براي بیشتر رشته‌ها تدریس مي‌شود.

علوم سياسي يا علم سياست به طور معمول به صورت مطالعه حکومت و دولت تعريف مي‌شود. همچنين براي علوم سياسي تعريفهاي چون علم حکومت بر کشورها، فن حکومت بر جوامع انساني، علم کشور داري و حتي علم قدرت و مانند آن نیز به کار مي‌رود (دورژه، ۱۳۵۸). علم سياست نیز مانند علم اقتصاد، از دو سطح تجزيه و تحليلي خرد و کلان برخوردار است. علمي نبودن؟ اقتصاد خرد به مطالعه رفتارهاي اقتصادي فردي و جزئي (مانند چگونگي تصميم‌گيري یک خانوار براي بهترين استفاده از درآمد محدودش) و سياست خرد، به بررسی رفتارهاي سياسي، فردي و جزئي (مثل چگونگي تصميم‌گيري یک شهروند در پيوستن به یک حزب و يا انجمن سياسي) مي‌پردازد. اقتصاد کلان به تحليل امور اقتصادي در سطح یک کشور (مثل ارزيابي تورم و يا بيکاري) و سياست کلان نیز به بررسی امور سياسي در حوزه کشوري (مانند بررسی سخنراني تلویزيوني رئيس دولت در مورد احزاب و مطبوعات) مي‌پردازد. همچنين ثابت کردن علم بودن اقتصاد و سياست به طور نسبي بحث انگيز مي‌باشد. با وجودي که کاربرد سنتز اقتصاد سياسي ريشه‌دار مي‌باشد اما مستقل شدن علوم اقتصادي و سياسي از فلسفه و طرح آنها به عنوان رشته مستقل تازگي دارد. معروف است که پدر علم اقتصاد آدام اسميت مي‌باشد و تاريخ تولد اين علم ۱۷۷۶ است (که سال انتشار کتاب معروف آدام اسميت يعني ثروت ملل است). با وجودي که ديويده هيوم در سال ۱۷۴۱ مستقل بودن علم سياست را مورد تأکيد قرار داده است ولي در عمل بين سالهاي ۱۸۵۹

تا ۱۸۷۲ بود که «پل ژانه» برای اولین بار «علم سیاست» را به جای فلسفه سیاست قرار داد.^۱

تحولات مربوط به علمی بودن اقتصاد و سیاست به صورت جدی از قرن ۱۸ آغاز شد. در اوائل این قرن، پارادایم ایمانوئل کانت از علم مطرح بود. طبق این دیدگاه هر معلولی علتی دارد و بنابراین علم واقعی همانند علم فیزیک تصور می‌شد که در قالب علل و معلول طبیعی حرکت می‌کرد. چون فرض می‌شد که تمام عناصر آن در سیطره قوانین طبیعی هستند. بدیهی است بر مبنای این تعریف از علم، نه اقتصاد علم خواهد بود و نه سیاست. زمانی که آگوست کنت نیز مقوله اثبات‌گرایی را در علم مطرح کرد هم اقتصاد و هم سیاست تحت تأثیر آن قرار گرفتند. تصور کنت این بود که ۱. روش درست مطالعه علوم طبیعی استقراء و تکیه بر مشاهدات است. به عبارت دیگر یک خصوصیت اثبات‌گرایی کنتی این بود که در علوم طبیعی و تجربی به وسیله تعمیم داده‌های واقعی قوانینی عام به دست می‌آید و این امر بایستی در علوم اجتماعی و انسانی نیز به کار رود. ۲. باید از مطالعات مورد نظر قضاوت‌های ارزشی کنار گذاشته شود. او مطالعه عینی را برای علم اثباتی مطرح کرد و به تعبیر وی عینی فقط بر مبنای عقل و بدون دخالت قضاوت‌های اخلاقی ماوراءالطبیعی و هنری معنا می‌شد.^۲ علمی بودن سیاست و اقتصاد در قرن ۲۰ دستخوش تحولات روش‌شناختی قرار گرفت. در این تحولات یک رشته علمی باید اول آنکه بدون امور ارزشی و قضاوتی می‌بود و دوم آنکه بتواند در قالبی قاعده‌مند و روشمند، تبیین شود. در نتیجه در عمل، روش‌شناسی رفتارگرایانه حاکم شد. رفتارگرایی در اساس یک مکتب روان‌شناختی است که بر اساس آن، موضوع علمی فقط بر مبنای مشاهدات عینی و رفتاری است که در مقابل محرک‌های خارجی به وجود می‌آید. به عقیده رفتارگرایان، امور ذهنی قابل آزمون نیستند و مطالعه علمی باید در قالب آزمایشگاهی و یا محیط تجربی کنترل شده انجام شود. قرانت قرن ۱۹ رفتارگرایی به دنبال آزمایش پاولوف (۱۸۴۹-۱۹۳۶) تثبیت شد.^۳ از اواسط قرن ۲۰ اندیشه رفتارگرایانه هم بر بررسی‌های اقتصادی سایه افکند و هم بر مطالعات سیاسی حاکم شد. تأثیر نگرش اثبات‌گرایان منطقی بر هر دوحوزه مزید بر علت شد. در این نگرش امور ارزشی نه تنها علمی نیستند بلکه حتی معنادار هم نخواهند بود. تأثیر این مسأله در سیاست این بود که اخلاق سیاسی و سایر لوازم ارزشی مرتبط با آن را کنار گذاشت و در اقتصاد هم فقط بر رفتارهای قابل مشاهده تکیه کرد. پس از دهه ۱۹۷۰ تئوری انتخاب عقلانی به عنوان رقیب جدی برای رفتارگرایی بروز نمود. طبق تئوری انتخاب عقلانی، فرض می‌شود که انسانها با دنبال کردن حداکثر منافع شخصی کوتاه مدت تصمیم بهینه می‌گیرند و این شکننده‌ترین قرانت عقلانیت

۱. پل ژانه (paul jane) فیلسوف و صاحب نظر سیاسی فرانسوی است که در دوره بین ۱۸۲۳ تا ۱۸۹۹ می‌زیسته است.

۲. این روش تجربه‌گرایان انگلیسی بخصوص فرانسویس بیکن می‌باشد که هنوز سیطره خود را بر اندیشه گروه‌هایی از عالمان اجتماعی (بویژه رفتارگرایان) حفظ کرده است.

۳. اندیشه رفتارگرایی در قرن ۲۰ توسط روان‌شناسان آمریکایی بخصوص جان بی واتسن (۱۸۷۸-۱۹۵۸) و بی اف اسکینر (۱۹۰۴-۱۹۹۰) تکمیل شد.

است که به طور معمول با نام عقلانیت ابزاری به کار می‌رود. در عین حال قرآنت‌های عقلانیت غیر ابزاری مانند عقلانیت اجتماعی، عقلانیت عمومی و امثال آن نیز موجود هستند. خلاصه آنکه منحصر کردن علم به علم طبیعی، اقتصاد و سیاست را از علمی بودن خارج خواهد کرد. اما علمی بودن منحصر در اثبات گرایی، رفتارگرایی و امثال آن نبوده و می‌تواند در یک طیف گسترده‌تر مطرح شود. به ویژه پس از بروز نظریه کوانتم و حذف نگرش موجیبت گرایی، نگرش جزم گرایی علم زیر سؤال رفت. به طور کلی هر مطالعه روشمند که قابل بررسی و غیر جانب‌دار باشد، می‌تواند مطالعه علمی محسوب شود، در این صورت اقتصاد و سیاست نیز می‌توانند «علمی» قلمداد شوند.^۱

پیوندهای سیاست و اقتصاد

درک عمومی پیوندهای سیاست و اقتصاد بسیار مشخص می‌باشد. یکی از این پیوندها وابستگی محبوبیت یک مسؤول حکومتی با کارکرد اقتصادی وی می‌باشد. مورد دیگر تأثیر رفتار گروه‌های فشار روی تصمیمات اقتصادی و اثر رفتار گروه‌های فشار اقتصادی روی تصمیمات سیاسی است. مثلاً فشار احزاب سیاسی می‌تواند بر روند بودجه‌های سالانه کشور مؤثر باشد و همچنین، فشار تشکیلات کارگری، اصناف قدرتمند و طرفداران محیط زیست ممکن است بر تصمیمات سیاسی اثرگذار باشند. به عبارت دیگر در نتیجه این عوامل سیاست و اقتصاد می‌توانند دو چهره داشته باشند. زیرا در صورت کاربرد معقول اقتصاد می‌تواند ابزاری برای رفاه و ثبات و توسعه باشد و در غیر این صورت، وسیله‌ای برای انباشت ثروت و زراندوزی قشر کوچک ولی متنفع جامعه باشد. همین طور سیاست می‌تواند وسیله‌ای برای حفظ نظم اجتماعی و تحقق آزادی و دموکراسی یا ابزاری برای سیطره قدرت گروهی کوچک بر اکثریتی بی‌دفاع باشد. شاید به این خاطر است که موریس دوورژه استاد معروف دانشگاه پاریس،^۲ سیاست را به یک اسطوره دو چهره (ژانوس) تشبیه می‌کند.^۳ یک چهره آن نشان‌دهنده نظم و هماهنگی و کوششی برای استقرار عدالت و مصلحت عمومی است و چهره دیگر آن، وسیله تعارض و تضاد و ابزاری برای تسلط اقلیت بر اکثریت می‌باشد.

اقتصاد و سیاست از نظر سازمان دهی نیز ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند به گونه‌ای که سازمان‌دهی ناهماهنگ یک حوزه در حوزه دیگر اثر منفی دارد. سیاست از یک سو با نقش دولت و از سوی دیگر به حل و فصل تضادها و تعارضات شهروندان پیوند دارد. اقتصاد نیز با نظام تولید و مبادله از یک طرف و رفتار عقلانی کارگزاران از طرف دیگر و سرانجام با انباشت ثروت و توزیع درآمد و ثروت پیوند دارد. نظام تولید جامعه از نقش حکومت تأثیر می‌پذیرد و عقلانیت اقتصادی در حل و فصل تعارضات سیاسی مؤثر است و سرانجام منبع و

۱. برای مطالعه بیشتر می‌توان به نوشته در دست انتشار نگارنده تحت عنوان "درآمدی بر متدولوژی علم اقتصاد" (تهران، نشر نی، ۱۳۸۴) مراجعه کرد.

۲. موریس دوورژه (Maurice Duverge)، سیاست مدار فرانسوی (متولد ۱۹۱۷) مفسر لوموند و عضو آکادمی علوم و فنون آمریکا می‌باشد.

۳. ژانوس یک پادشاه افسانه‌ای در روم قدیم است که خداوند به وی دو چهره داده است.

کارکرد قدرت سیاسی با انباشت ثروت اقتصادی و توزیع آن ارتباط نزدیکی دارند. بسیاری از بنیان‌گذاران و نظریه‌پردازان اقتصادی نیز جایگاه والایی در ادبیات اندیشه سیاسی دارند. آدام اسمیت، استوارت میل و مارکس از این نمونه به حساب می‌آیند (برایان، ۱۳۷۳). گذشته از این مارکس و کالسکی از اقتصاددانان مشهوری هستند که عقیده دارند مسائل سیاسی در جوامع سرمایه‌داری باعث ایجاد دور اقتصادی می‌شود (کالیک، ۱۹۴۳).

همچنین با پیدایش اندیشه کینزی در اقتصاد، این فرض که حفظ اشتغال کامل یک هدف عمده و قابل دسترس دولت‌ها است، بسیار قوت گرفت. مارکس و کالسکی وجود قدرت دولتی را برای مبارزه با استثمار حقوق اقتصادی طبقات ضعیف، کارساز می‌دانستند. پیوند نهادهای سیاسی (مانند دموکراسی، آزادی قلم و بیان، آزادی اعتصاب و اعتراض، حق تشکیل احزاب و امثال آن) با سیاست‌های اقتصادی و تأثیر آن نهادها بر این سیاست‌ها از دیگر ارتباطات معنی‌دار سیاست و اقتصاد می‌باشد. بسیاری از مطالعات نشان می‌دهد که فرهنگ و فضای سیاسی - که سیاست اقتصادی در آن اعمال می‌شود - تأثیر قابل توجهی بر خط مشی‌های اقتصادی دولت خواهد داشت (هلکو، ۱۹۸۱). پیوند اقتصاد و سیاست در حوزه اقتصاد بین‌الملل نیز قابل توجه و به شدت رو به گسترش است. تأثیر قوانین تعرفه کشورها بر واردات و صادرات، پیوند رعایت و یا رعایت نکردن قواعد بازی سیاسی بین‌الملل روی استقرار، سرمایه‌گذاری و تجارت بین کشورها، نقش سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی بر امور سیاسی کشورها (و برعکس تأثیر کارکرد سازمان‌های سیاسی مثل شورای امنیت سازمان ملل بر امور اقتصادی) تأثیر جنگ‌ها بر اقتصاد کشورهای درگیر، اثر کارکرد اقتصادی شرکت‌های چند ملیتی بر روند سیاسی کشورهای مرتبط، هدف گذاری اقتصادی دولت‌ها در میزان واردات عناصر اقتصاد بین‌الملل از این نمونه می‌باشد (تری، ۱۹۸۴).

ب) سیاست اقتصادی و سیاسی شدن اقتصاد

سیاست‌های اقتصادی، خط‌مشی‌ها و تدابیری هستند که دولت‌ها برای پیشبرد امور اقتصادی اعمال می‌کنند. مثلاً دولتی که به وسیله بانک مرکزی اوراق قرضه منتشر می‌کند یا نرخ بهره بلند مدت را تغییر می‌دهد و یا در بازار ارز دخالت می‌کند به اعمال سیاست اقتصادی (از نوع پولی) پرداخته است. دولتی که نرخ مالیات را تغییر می‌دهد و یا به کارکنان خود پاداش می‌دهد، نوع دیگری از سیاست اقتصادی (سیاست مالی) را اعمال کرده است. همچنین دولتی که دستمزدها و حقوق‌ها را تغییر می‌دهد و یا در تعیین قیمت برخی کالاها و خدمات دخالت می‌کند، گفته می‌شود به اعمال نوع سومی از سیاست اقتصادی (سیاست درآمدی) اقدام کرده است. اما مقوله سیاسی شدن اقتصاد در ماهیت، بحث متفاوتی را دنبال می‌کند و بحث نهاد، انگیزه، جهان‌بینی و امثال آن را در حوزه سیاست و اقتصاد وارد می‌کند. در قالب سیاسی شدن اقتصاد، در پس تصمیمات و برنامه‌های اقتصادی یک سری انگیزه‌ها و اهداف سیاسی قرار دارد. مثلاً رئیس دولت در معرفی وزراء و مسئولان اقتصادی به جای آنکه از مدیران شایسته‌ای استفاده کند، ممکن است افرادی را در نظر بگیرد که گرایش سیاسی و حزبی خاصی را دارند. یا دولتمردان به دادن گزارش اقتصادی غیر شفاف اقدام می‌کنند. مثلاً بدهی

کشور را به کوتاه مدت و بلندمدت و امثال آن تقسیم می‌کنند تا شهروندان به طور کامل ابعاد بدهی را درک نکنند. یا برای آنکه نرخ تورم کشور را پایین نشان دهند، ممکن است سال پایه را تغییر دهند؛ در صورتی که سال پایه انتخاب شده، تورمی باشد، نرخ تورم برای سالهای بعد از آن به طور نسبی پایین تر نشان داده می‌شود^۱. تخصیص جانبدارانه بودجه سالانه و یا ارز به سازمان‌ها، احزاب و یا اشخاص به خصوصي نیز می‌تواند منشأ سياسي داشته باشد. ارسال تبعیض‌آمیز کمک اقتصادي به کشورهای خارج، دادن مجوز انحصاریک فعالیت اقتصادي به گروه یا افراد خاص از دیگر موارد سياسي شدن اقتصاد می‌باشد. تغییر در عرضه و یا تقاضاي کالاي خاص به منظور شرکت در جنگ قیمت‌ها در سطح ملي یا بین‌المللي، تحریم‌ها و یا حمایت‌هاي اقتصادي جانب دار کشورها نسبت به یکدیگر و موارد فراوان دیگر می‌تواند نمونه سياسي شدن فعالیت‌هاي اقتصادي به حساب آید.

۲. تحولات اقتصاد سياسي از آغاز تاکنون

ابتدا به زمینه‌هاي شکل‌گيري اقتصاد سياسي و روند تکاملي آن اشاره می‌شود. سپس نظريه اقتصادي سياست و ساير تحولات معاصر در اقتصاد سياسي بررسی می‌شود.

الف) زمینه‌هاي شکل‌گيري اقتصاد سياسي و روند تکاملي آن

اگر چه تدوین نظريه اقتصاد سياسي را به قرن ۱۷ و پس از آن استناد می‌کنند، اما زمینه‌هاي شکل‌گيري آنها به بلنڀاي تاريخ تمدن انساني است. اگر ادعا شود که نظريه و تحليل سياسي و اقتصادي با دنياي پیشرفته ارتباط دارد، اما اندیشه سياسي و اقتصادي - که پایه آن نظريه است - از قبل از ميلاد مسيح و در يونان، روم باستان و حتي شرق قديم وجود داشته است. قانون حمورابي که در بر گیرنده راهکارهاي سياسي و اقتصادي است به حدود ۱۲۰۰ سال قبل از ميلاد مربوط می‌شود و اندیشه حضرت موسي که پیام سياسي اقتصادي دارد ۱۲۵۰ سال قبل از ميلاد مطرح شده است (رول، ۱۹۹۲-۹۱۴). سيسرون (حقوق دان روم باستان) اولين اندیشه جمهوري خواهي در سياست را تدوین کرده است و سقراط اولين گفتمان و افلاطون و ارسطو اولين چارچوب‌هاي اقتصادي را طراحي کرده‌اند (فاستر، ۱۳۵۸). شهر خدای آگوستين، شهریار ماکياول، آرمان شهر تامس مورو، مدینه فاضله فارابي نیز از آثار برجسته قرون وسطي هستند که پایه‌هاي اندیشه سياسي (و در موارد اقتصادي) دنياي امروز را تشکیل می‌دهند (مور، ۱۳۶۱). هابز، لاک، اسمیت، استوارت ميل و مارکس به طور مستقيم به نظريه‌پردازي در حوزه سياست و اقتصاد پرداخته‌اند (بلوم، ۱۳۷۳).

توافق قابل قبولي در ارتباط با مفهوم اقتصاد سياسي وجود ندارد. این امر به گونه‌اي زمینه چند قرانتي آن را نیز نشان می‌دهد. این عبارت، ظريف‌ترین تا وسيع‌ترین بارهاي معنابي را در خود دارد. اقتصاد سياسي با نگرش ليبرالي توسط آدام اسمیت بنیان‌گذاري شد و

۱. مثلاً نرخ تورم در ايران در سال ۱۳۷۶ کمتر از سال ۱۳۷۹ می‌باشد بنابراین اگر دولت به جاي سال ۷۶ از سال ۷۹ به عنوان سال پایه استفاده کند، نرخ تورم سال ۱۳۸۳ بسيار پايين استخراج خواهد شد. البته هر نوع تغيير سال پایه به معنای یک اقدام سياسي نبوده و در مواردی توجیه کارشناسي دارد.

دغدغه اصلی آن اداره مالیه عمومی توسط دولت و ارائه توصیه‌هایی به دولتمردان برای حداکثر کردن درآمد بود. شومپیتر آن را یک تصویر جامع از خط‌مشی‌های اقتصادی تعریف می‌کند که بر یک سری اصول ارزشی اساسی استوار است. اما رابینز اقتصاددان معروف دیگر عقیده دارد که اقتصاد سیاسی فقط به تجویز و توصیه سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اقتصادی مربوط می‌شود (لانگه، ۱۹۷۱). کاربرد اصطلاح اقتصاد سیاسی در قرن ۱۸ وسعت بیشتری داشت و به عنوان مقیاس و میزانی مطرح بود که دولت‌ها برای تنظیم تجارت، مبادله، پول و مالیات به کار می‌بردند. اما پس از آن علاوه بر دربرگرفتن این خط‌مشی‌ها معنی یک دستگاه علمی نیز پیدا کرد. در بسیاری از کشورها اقتصاد سیاسی به طور دقیق به معنای علم اقتصاد به کار می‌رود و نه چیز دیگر. با تلاش جونز و مارشال، علم اقتصاد تقریباً جای اقتصاد سیاسی را گرفت و به دنبال نقش مارشال بود که اقتصاد سیاسی از رشته مادریش یعنی فلسفه اخلاق، جدا شد. از نظر مارکس اقتصاد سیاسی در واقع به معنای اندیشه اقتصادی کلاسیک‌ها بود. مارکس در عین حالی که منتقد اقتصاد سیاسی کلاسیک می‌باشد با تقسیم‌بندی آن به «اقتصاد سیاسی عامیانه و دون مرتبه» و «اقتصاد سیاسی شرافتمندانه» نوع اخیر را مورد تجلیل قرار می‌داد. مارکس نوع بد اقتصاد سیاسی را توجیه‌گر نظام سرمایه‌داری می‌دانست. به تعبیر مارکس، اقتصاد سیاسی درست آن است که تنها به بررسی مبادله محدود نشده و به ماهیت تولید و کار نیز بپردازد. در غیر این صورت این علم نبوده بلکه نوعی جهان‌بینی خواهد بود (مارکس، ۱۹۸۰). در فرایند مطالعات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، اقتصاد سیاسی سنتزی از اقتصاد و سیاست به خود گرفت که جهان‌بینی‌های مختلف، تعبیر گوناگونی از آن را ارائه می‌دادند (گیلپین، ۱۹۷۸). اقتصاددان معروف، فرانک نایت تصریح می‌کند زمانی که «اقتصاد سیاسی» به «علم اقتصاد» تبدیل شد در واقع معنای علم محض و نظریه محض از سیاست اقتصادی جدا شد (نایت، ۱۹۵۶، ۱). زمان زیادی از بنیان‌گذاری اقتصاد سیاسی (به عنوان یک رشته علمی) توسط اسمیت نگذشته بود که ناساسنیور مسأله جدایی علم اثباتی اقتصاد و هنر اقتصادی را مطرح کرد. جالب توجه است که بر این مبنا گویی اقتصاد برای علم و اقتصاد سیاسی برای هنر به کار می‌رفت. استوارت میل با توجه به کار سنوریو به تعریف انسان اقتصادی مبادرت کرد و آن انسانی است که دنبال حداکثر کردن ثروت مادی است. در عین حال میل، در کنار انگیزه ثروت‌اندوزی انسان، تأثیر عادت و عرف را با اهمیت تلقی می‌کرد. همچنین میل علم اقتصاد سیاسی را یک علم اخلاقی (در مقابل علوم طبیعی و تجربی مانند فیزیک) می‌نامید (میل، ۱۹۶۷).

در دهه ۱۸۸۰ نوعی جدال حاد در مورد روش مطالعه اقتصاد سیاسی بین کارل منگر از یک طرف و گوستاواشمولر از سوی دیگر در گرفت. منگر عقیده داشت که روش مناسب برای مطالعه اقتصاد سیاسی، روش قیاس مبتنی بر یک سری فرضیه‌های کلی می‌باشد و نظریه اقتصاد سیاسی جنبه بدون مکان و زمان دارد. در مقابل، اشمولر بر روش استقرا با کمک داده‌های تاریخی تأکید داشت و جهان شمول بودن نظریه اقتصاد سیاسی را زیر سؤال می‌برد. جان نویل کینز در کتابی که در سال ۱۸۹۱ نوشت، در پی ایجاد نوعی آشتی در این رابطه

شد. او ضمن قبول امکان جدایی اقتصاد سياسي اثباتي از اقتصاد سياسي دستوري (یا هنر اقتصادي) بر کاربرد هر دو روش قیاس و استقرا در تحلیل آن، تأکید داشت. آلفرد مارشال نیز ضمن آنکه تنها انگیزه انسان در اقتصاد سياسي را کسب نفع شخصی نمی‌داند، کارآمدی هر دو روش قیاس و استقرا را در این رشته بیان می‌کند. او همچنین کاربرد «علم اقتصاد» را به کاربرد «اقتصاد سياسي»، ترجیح می‌دهد (مارشال، ۱۹۶۲). در اوایل قرن ۲۰، نهادگرایان دوباره بر روش استقرا در اقتصاد سياسي تأکید کرده تأثیر نهادها را کارساز اعلام کردند. اینها نیز بدون زمان و مکان اقتصاد سياسي را زیر سؤال بردند. پس از آن بود که لیونل رابینز ضمن رد دیدگاه نهادگرایان بر جهان‌شمولي اقتصاد سياسي دوباره تأکید و اعلام کرد که اقتصاد سياسي نسبت به اهداف، نهادها و ارزش‌ها خنثی بوده و فقط به عنوان ابزاری برای استفاده بهینه از منابع استفاده می‌شود. (رابینز، ۱۹۳۵). گویی اقتصاد سياسي از نظر وی یک علم تجربی و طبیعی می‌باشد. جان مینارد کینز ضمن رد دیدگاه رابینز اعلام می‌کند که اقتصاد سياسي در اساس علم اخلاق است و نه علم طبیعی و قضاوت‌های ارزشی را در بر می‌گیرد. در میان پیروان رابینز و کینز در اواخر قرن ۲۰ و حتی اوایل قرن ۲۱ جدال مربوط به روش، ماهیت، قلمرو و سایر ابعاد اقتصاد سياسي ادامه داشته و دارد.

جیمز استوارت در سال ۱۷۶۷ در کتابی به نام اصول اقتصاد سياسي از آن به نام هنر و یا علم کاربردی یاد کرده است که استوارت میل در انتقاد از آن، آن را یک علم محض نامید (میل، ۱۹۷۴، ۱۲۴). معنای اولیه اقتصاد سياسي از عبارت مربوط نیز قابل درک است، زیرا از ریشه‌های یونانی «اکونوموس» و «پولیتیک» ترکیب شده است. اکونوموس به معنای تدبیر منزل است و پولیتیک به معنای تدبیر جامعه است و بنابراین اصطلاح کلی آن به معنای تدبیرهایی است که برای کسب ثروت در جامعه به کار می‌روند و این تقریباً همان عنوان کتاب آدام اسمیت می‌باشد. در عین حال، ویلیام پتی از اصطلاح «حساب سياسي» برای عملکرد دقیق اقتصاد سياسي استفاده کرده است. اما صورت‌بندی دقیق‌تر اقتصاد سياسي در زمان طبیعیون (فیزیوکراتها) انجام شده است. آدام اسمیت اقتصاد سياسي را یک ابزار علمی تعریف می‌کرد که برای کسب درآمد به منظور تأمین هزینه‌های عمومی در اختیار سیاست‌مداران می‌باشد. تا آن زمان اقتصاد سياسي هم علم به شمار می‌رفت و هم هنر؛ ولی زمان سنوور بین آنها جدایی افتاد. با وجودی که برخی از متفکران ترجیح می‌دادند به جای اقتصاد سياسي فقط از علم اقتصاد استفاده کنند، برخی دیگر مانند پل باران و موریس داب از اصطلاح اقتصاد سياسي دفاع می‌کردند، زیرا آن را دارای بار اجتماعی می‌دانستند. از دهه ۱۹۶۰ به بعد دوباره بر اقتصاد سياسي تأکید شد و در آستانه قرن ۲۱ هر دو عبارت اقتصاد سياسي و علم اقتصاد به صورت مترادف به کار رفته‌اند. بنابراین معنای سنتی اقتصاد سياسي بیشتر یک هنر حکومتي و دولتي است که با یک مطالعه نظام‌مند به ارزیابی ماهیت و عوامل ثروتمند شدن جامعه می‌پردازد. در حال حاضر نیز به ابعاد سياسي خطمشی‌های اقتصادي اطلاق می‌شود. در فضای عصر روشنگری اواسط قرن ۱۸ و در عصر کلاسیک‌ها اقتصاد

سیاسی پیشاهنگ علوم اجتماعی شد. جیمز استیوارت آن را علمی تعریف می‌کرد که دولت با کمک آن بتواند ثروت لازم برای گذران حیات ملت را کسب کند. آدام اسمیت آن را هم علم کسب ثروت و هم علم حداکثر کردن رفاه و ثروت بخش عمومی می‌دانست. اما وی در چارچوب این اصطلاح، آزادی اقتصادی و تجاری، تلاش برای کسب منافع شخصی به وسیله مبادله آزاد و در فرایند دست نامریی (با فرض استحکام مالکیت خصوصی و وجود بازار رقابت کامل) و کارکرد مکانیسم بازار، همراه با کمترین حضور دولت را ترسیم می‌کرد. با وجود این در نظر وی و همچنین بسیاری از دیگر کلاسیک‌ها اقتصاد سیاسی نه تنها از طبقات اجتماعی و ابعاد غیر اقتصادی جامعه جدا نبوده بلکه روابط عناصر مربوط را نیز تبیین می‌کرد.

فرض هماهنگی بین منافع طبقات (فردی و اجتماعی) توجه به عناصر غیر اقتصادی و تقسیم کار، سه عنصر کلیدی در اقتصاد سیاسی کلاسیک بودند. عقیده به تقسیم کار بین‌المللی و آزادی تجارت دو پیامد مربوط به این اندیشه در ذهن سیاست مداران لیبرال است. این در حالی بود که در اقتصاد سیاسی سودگرایان، سیاست دولت حمایت‌گرایی بود. نظریه مزیت نسبی ریکاردو نیز نسبت به مزیت مطلق اسمیت قدمی به پیش در مبادلات بین‌المللی بود. در نظریه مزیت نسبی، معیار مبادله هزینه نسبی تولید است. در اواخر قرن ۱۹ در زمان نهایی‌گرایان (مارجینالیست‌ها) و نئوکلاسیک‌ها، عنصر عقلانیت ابزاری، هسته محوری اقتصاد سیاسی قرار گرفت و به علم تخصیص بهینه منابع تبدیل شد. پس از آن اقتصاد جنبه اثباتی پیدا کرد و از عناصر هنجاری‌تهی و به علم قیمت و رفتار فردی تبدیل شد. بروز اندیشه‌های مارکسیستی و مکتب تاریخی آلمان در نقد کلاسیک و بروز اندیشه نهادگرایان در نقد نئوکلاسیک باعث شد که اقتصاد محض نئوکلاسیک زیر سؤال رفته دوباره زمینه تدوین نگرش‌های جدیدی از اقتصاد سیاسی فراهم شود. اندیشه کینزی (با وجودی که در اصل خود در پارادایم اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارد) در راستای حمله به اقتصاد فردگرایانه و به طور کامل بازار محور نئوکلاسیک به تدوین نوعی اقتصاد سیاسی مختلط از دولت و بازار مبادرت کرد. تداوم اندیشه کینزی‌های جدید، مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های جدید و حتی لیبرال‌های جدید و گسترش اقتصاد سیاسی بین‌المللی (به ویژه پس از طرح جدی جهانی‌سازی) پیوند معنی‌دار اقتصاد و سیاست در ساخت اقتصاد سیاسی در قرن ۲۱ را زنده کرد. احیای قرانت جدیدی از «نظریه اقتصادی سیاست» مزید بر علت شد.

ب) نظریه اقتصادی سیاست

یکی از محورهای اساسی اقتصاد سیاسی، نظریه اقتصادی سیاست می‌باشد. ساده‌ترین مفاد این نظریه آن است که انگیزه دولت‌مردان از پذیرش منصب سیاسی، کسب منافع مادی و شخصی است. این نظریه برخلاف نظریه سنتی در علوم سیاسی است که در آن انگیزه دولت‌مردان از قبول منصب دولتی، خدمت به جامعه می‌باشد. پیش فرض اساسی این نظریه آن است که دولت‌مردان قبل از ورود به یک منصب دولتی به عنوان یک شهروند بخش

خصوصي به کسب منافع شخصي اقدام مي‌کنند. زماني که در منصب دولتي قرار مي‌گیرند، تغيير ماهيت نداده و همان خصلت خود را (منتها در وضع جديد) ادامه مي‌دهند. اين دولت‌مرد فعلي که پيش از اين کسب و کار آزاد داشته و در پي حداکثر منافع شخصي بوده است، حالا به پشت ميز اداره منتقل شده يا بر صندلي مجلس تکيه زده و همان هدف را دنبال مي‌کند. پيش از اين او با فروش کالا پول به دست مي‌آورد، حالا تلاش مي‌کند رأي مردم يا نظر رئيس بالاتر را براي انتخاب مجدد در مجلس (يا منصب مشابه) جلب کند. با وجودي که زمينه‌هاي تدوين اين نظريه در قرنهاي ۱۸ و ۱۹ ميلادي فراهم شده بود از اواسط قرن ۲۰ به طور جدي اين نظريه مطرح شده است. معروف است که چند تن از صاحب نظران اقتصاد سياسي در شکل‌گيري و تکامل اين نظريه نقش داشته‌اند. يکي از آنان پرفسور «دان کن بلک» مي‌باشد که در سال ۱۹۴۸ کتاب مباني منطقي تصميم‌گيري دسته جمعي و در سال ۱۹۵۸ نظريه کميته‌ها و انتخابات را در اين رابطه منتشر کرد. (بلک، ۱۹۵۸). نفر دوم پرفسور «ارو» است که از وي در سال ۱۹۵۰ کتاب دشواري‌هاي مفهوم اقتصاد رفاه و در سال ۱۹۶۳ کتاب انتخاب اجتماعي و ارزش‌هاي فردي منتشر شده است (ارو، ۱۹۶۲). نفر سوم «آنتوني داونز» است که در سال ۱۹۵۷ کتاب «نظريه تنوري اقتصادي و ديمقراطي» وي چاپ شده است (داونز، ۱۹۵۷). نفر چهارم و پنجم پرفسور «بوکانان» و پرفسور «تالوک» مي‌باشند که کتاب ارزشمند «حساب رضاييت» آنها در سال ۱۹۶۲ انتشار يافته است (بوکانان، ۱۹۶۲). سرانجام پرفسور «السن» است که کتاب منطق عمل دسته جمعي را در سال ۱۹۶۵ در اين رابطه به چاپ رسانده است (اسلن، ۱۹۵۶).

بحث نظريه اقتصادي سياست در دهه‌هاي ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با جديت بيشتري دنبال شد. مطالعات دهه ۱۹۹۰ و دهه اول قرن ۲۱ نشان مي‌دهد که شواهد علمي و عملي فراواني استحکام اين نظريه را مورد تأکيد قرار مي‌دهند. مدافعان اين نظريه شواهد مختلفی براي آن در جهان واقعي بيان مي‌کنند. از جمله مقايسه خريد و فروش کالا با خريد و فروش آراء و دور کسب و کار سياسي نيز از اين نمونه است. در قالب اين نظريه يک رأي دهنده ميانه از بين شهروندان در نظر گرفته مي‌شود که ديدگاه متعادلي در امور سياسي دارد. ادعا مي‌شود که اکثريت مردم مانند اين رأي دهنده، جانب افراط و تفریط نمي‌روند. دولتمردي که تمايل دارد در انتخابات بعدي رأي بياورد، سعي مي‌کند هنگام سياست‌گذاري اقتصادي تمايلات رأي دهنده ميانه را مورد توجه قرار دهد. به طور مثال اگر تصور دولتمرد مورد نظر آن است که رأي دهنده ميانه عقیده دارد که کاهش بيکاري مهمتر از کاهش تورم است، وي براي حل بيکاري هدف‌گذاري مي‌کند. در اين صورت ممکن است حتي تورم به مقدار غير قابل قبولي افزايش پيدا کند، اما رضاييت اکثريت رأي دهندگان جلب شده است. در حاليکه ممکن است مصلحت اقتصادي و اجتماعي اين باشد که تورم به ميزان بيان شده بالا نرود. بنا بر اين منافع شخصي کارگزار دولتي ملاک تصميم‌گيري اقتصادي است و نه مصالح ملي. به دليل اين تصميمات جانبدارانه و با توجه به انگيزه‌هاي متفاوت کارگزاران و رأي‌دهنده‌ها اقتصاد در

مراحل چهار تورم و در مراحل دیگر دچار رکود خواهد شد. اما دور به دست آمده دیگر از نوع دور کسب و کار عادی اقتصادی نبوده بلکه از نوع «دورکسب و کار سیاسی» است.

۳. قرانتهای اقتصاد سیاسی از ما قبل کلاسیک تا سوسیالیسم

در اینجا به چارچوب اندیشه‌های ما قبل کلاسیک، کلاسیک‌ها و منتقدان آنها اشاره می‌شود. در نتیجه مطالب در سه زیر بخش ارائه می‌شود.

الف) قرانتهای ما قبل کلاسیک از اقتصاد سیاسی

با توجه به اینکه مشهور است اصلی‌ترین ابعاد اقتصاد سیاسی در زمان آدم اسمیت و دیگر اقتصاددانان مکتب کلاسیک تدوین شده است، بنابراین به آن دسته از اندیشه‌های اقتصاد سیاسی که قبل از شکل‌گیری این مکتب وجود داشته است با عنوان «ما قبل کلاسیک» اشاره می‌کنیم. به طور عمده نگرش سوداگرایان (مرکانتلیست‌ها) و طبیعیون (فیزیوکراتها) در این قسمت بیان خواهد شد. همان طور که اشاره شد اولین کاربردهای اصطلاح اقتصاد سیاسی در زمان سوداگرایان بوده است. در عین حال آنها اقتصاد سیاسی را به طور عمده به معنای تدبیر منزل در سطح جامعه به کار می‌بردند. دغدغه سوداگرایان، بیشتر عمل اقتصادی و سیاسی بود تا اینکه به ملاحظات علمی موضوع بپردازند. قبل از سوداگرایان در قرون وسطی و حتی قبل از آن در یونان، روم قدیم و حتی جلوتر از آن و در قالب تمدن مشرق زمین نیز اندیشه‌های کلی از اقتصاد سیاسی وجود داشته است (اسپنگلر، ۱۹۷۱، ۵). از شرق باستان، عناصری از قانون حمورابی بابل، ده فرمان حضرت موسی (ع) و راهکارهای انضباط اقتصادی کوروش و داریوش در ایران قدیم، زمینه‌های مناسبی برای تکامل اقتصاد سیاسی به شمار می‌آیند. در یونان قدیم نیز ردپاهایی از تفکر اقتصادی گزارش شده است. گزنفون کتابی به نام «اکونومیکس» نوشته است. افلاطون ضمن اشاره به چارچوب حکومت مطلوب و عدالت اقتصادی به تبیین لذت و درد (که بعدها در اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک مؤثر بود) می‌پردازد. ارسطو نیز ضمن پرداختن به عناصری از اقتصاد سیاسی، عقیم بودن پول و ممنوعیت ربا، به طور صریح به مقوله تقسیم کار می‌پردازد. ارسطو بر اندیشه اقتصادی قرون وسطی و حتی اقتصاد پیشرفته تأثیر گذاشته است (لایر، ۱۹۸۷).

در قرون وسطی اندیشه اقتصادی مدرسی - که آمیزه‌ای از عقاید کلیسای کاتولیک و فلسفه ارسطو بود - حاکم بود. بنابراین لذا اقتصاد سیاسی مربوط در قالب فلسفه اخلاق جای می‌گرفت. در قالب اقتصاد سیاسی صاحب نظرانی مثل توماس آکویناس بر قیمت عادلانه، اقتصاد کنترل شده و ممنوعیت بهره وام تأکید می‌شد. آکویناس از نظر سیاسی حاکمان را انسانهایی معمولی می‌دانست که امکان خطا و اشتباه دارند (لانگمن، ۱۹۹۸). این خلدون، متفکر مسلمان را نیز می‌توان یک صاحب نظر اقتصاد سیاسی در قرون وسطی نامید. وی در قرن ۱۴ میلادی به بسیاری از مسائل اقتصاد سیاسی پیشرفته پرداخته است. نقش دولت در

1. Political Business cycle.

اقتصاد، مسأله قیمت و کمیابی کالا، تأثیر نرخ مالیات بر درآمد مالیاتی دولت، مسأله «جاي دهی» در اقتصاد کلان، مکانیسم بازار، و موارد مشابه را به شکل اثباتی مورد اشاره قرار داده است. از نظر ابن خلدون سازگاری سازو کارهای اقتصادی و سیاسی قابل توجه می‌باشد.^۱ اهمیت اقتصاد سیاسی ابن خلدون به قدری است که یکی از صاحب نظران می‌گوید؛ باید ابن خلدون را اقتصاددان قرن چهارده نامید.^۲ پس از قرون وسطی و با بروز تحولات رنسانس، زمینه‌هایی برای ظهور قرائت سودگرایان از اقتصاد سیاسی فراهم شد. اقتصاد دانان اولیه این مکتب، ثروت اقتصادی را با پول مترادف می‌دانستند و به طور عمده دغدغه عمل اقتصادی (به ویژه تجارت) داشتند تا تدوین بدنه نظریه‌ای. آنها به دولتی قدرتمند تکیه می‌کردند تا با کمک آن، کشور را به اصطلاح خود، ثروتمند کنند. در هر صورت سودگرایان اولیه، تفسیری دولت محور، ایستا و عملگرایانه‌ای از اقتصاد سیاسی را شکل دادند و نقش زیادی در بدنه نظریه‌ای آن نداشتند (مگنوسون، ۱۹۹۳).

اما گروهی از سودگرایان در ترسیم قرائت پیشرفته اقتصاد سیاسی کلاسیک، نقش آفرین بوده‌اند. ویلیام پتی، جان لاک، ماندویل، کانتیون، نورث و استیوارت از این نمونه به شمار می‌آیند. در اندیشه اینها از یک سو از سیطره دولت بر اقتصاد کاسته شد و از سوی دیگر زمینه‌های فعالیت مولد نسبت به فعالیت صرف تجاری گسترش پیدا کرد و سرانجام عناصری از نظریه‌پردازی اقتصادی به جاي عمل‌گرایی صرف، پیدا شده مثلاً ویلیام پتی ارزش را (برخلاف سودگرایان اولیه) بر پول منطبق ندانسته، کار و زمین را مورد تأکید قرار می‌داد؛ کانتیون یک نوع اقتصاد خود گران را مطرح ساخته است؛ جان لاک در تثبیت مالکیت خصوصی و اقتصاد فردگرایانه نقش داشته است؛ ماندویل بر عقلانیت و قانون مداری رفتار دولت‌مردان در اقتصاد و پیوند نفع شخصی و رفاه عمومی تأکید ورزیده است نورث به جاي تکیه یک طرفه بر منفعت تجارت (اندیشه سودگرایان اولیه) بر وجود منافع دو طرفه تأکید می‌کند؛ استیوارت در کتاب اقتصاد سیاسی خود، بر نقش دولت در اقتصاد تأکید بیشتری دارد (آرتور، ۱۹۴۸). حلقه ما قبل کلاسیک با بیان تگرش طبیعیون (فیزیوکراتها) و هیوم از اقتصاد سیاسی، تکمیل می‌شود. این دوره همراه با تحولات مربوط به انقلاب صنعتی انگلستان و پیشرفت فناوری قابل توجه در اروپا و تحولات عصر روشنگری است. همچنین اندیشه دولت محوری سودگرایان زیر سؤال رفته، اقتصاد آزاد و زمزمه بروز پارادایم «لسفر» نمایان شد. براساس اندیشه لسفر، بهترین سیاست اقتصادی آزادی فعالیت‌های داخلی و خارجی به همراه کمترین میزان دخالت دولت در اقتصاد است. ناموفق بودن اقتصاد سیاسی دولت محور سودگرایان همراه با ظهور فلسفه «نظم طبیعی» در نظر فیزیوکراتها نیز مزید بر علت شد. بر اساس این پایه فلسفی همان قوانینی که بر جهان طبیعی سیطره دارند بر عالم انسانی

۱. در مسأله جاي دهی (crowding out) حضور دولت در اقتصاد باعث خروج بخش خصوصی از سرمایه‌گذاری اقتصادی می‌شود.

۲. تحلیل نرخ مالیاتی ابن خلدون مانند تحلیل لفر (در قرن ۲۰) می‌باشد. جالب توجه است که خود لفر مشاور اقتصادی ریگان، تصریح کرده که منحنی لفر را باید منحنی ابن خلدون - لفر نامید (دادگر، ۱۳۸۴).

۳. عنوان مقاله "یولاکیا" در مجله معروف «اقتصاد سیاسی» این است: "ابن خلدون اقتصاددان قرن چهاردهم" (بولاکیا، ۱۹۷۱).

نیز حاکم هستند و بنابراین بهترین سیاست، همراهی با این قوانین است (فکس، ۱۹۷۶). در این صورت دولت بایستی هماهنگ با قوانین طبیعت به منظور حفظ قراردادها و حقوق خصوصی شهروندان عمل کند.

خنثی بودن فعالیت های خدماتی و صنعتی و مولد بودن بخش کشاورزی از دیگر عقاید فیزیوکراتها است و آنها مشوق انباشت سرمایه در بخش کشاورزی و کاستن سرمایه گذاری در بخش های صنعت و خدمات بودند. دکتر کنه و تورگو از صاحب نظران برجسته مکتب فیزیوکرات هستند. تابلو اقتصادی کنه در واقع اولین جدول داده ستانده در اقتصاد سیاسی به شمار می آید. در قالب اقتصاد سیاسی کنه و تورگو نوعی نگرش کل گرایانه حاکم است. نقش دولت در اقتصاد بیشتر در توسعه کشاورزی متمرکز می شود و بر کارکرد قانون طبیعی و آزادی اقتصادی تأکید می شود. اینها و دیگر صاحب نظران ما قبل کلاسیک، زیر ساخت های برخی نظریه ها را نیز تدوین کردند. ترسیم قانون بازدهی نزولی (توسط تورگو) طراحی عنصر مطلوبیت نهایی (سالها قبل از نهایی گرایان) و کاربرد ریاضیات در اقتصاد (توسط فیزیوکراتهای ایتالیایی) از این نمونه می باشد.

ب) اقتصاد سیاسی از منظر کلاسیک ها

مشهور است که کلاسیک ها و به ویژه آدام اسمیت بنیانگذار نظریه اقتصاد سیاسی مدرن می باشد. البته در اینکه با تلاش کلاسیک ها جامع ترین ساختار اقتصاد سیاسی تدوین شده است، شکی وجود ندارد. فضای خاص رقابت اقتصادی و پیشرفت صنعتی انگلستان در اواخر قرن ۱۸ نیز زمینه مناسبی برای پیدایش پارادایم کلاسیک فراهم کرده بود. تثبیت اندیشه مکانیکی نیوتن از علم و تصویر ریاضی محور دکارت نیز در طراحی یک نظام علمی در زمان کلاسیک ها مؤثر بود. در پارادایم کلاسیک با توجه به شکست اندیشه علوم عقلانی و قیاس گرایی قرون وسطی و نگرش دولت محور سودگرایان؛ طراحی یک نظام علمی برای پیوند دادن اقتصاد و سیاست، ضروری به نظر می رسید. این نظام علمی هم باید راه ثروتمند شدن جامعه را نشان دهد و هم چگونگی کاربرد ابزار قدرت را روشن کند و این علم اقتصاد سیاسی بود. اما جالب است که تمامی تحولات قرن ۱۸ بر این علم سایه افکنده بود. اخلاق و فلسفه اسکاتلندی بر اندیشه اسمیت و همفکرانش حاکم بود. بر اساس آن، اسمیت بر نوع دوستی تأکید جدی داشت، اما وجود نفع شخصی طلبی در طبیعت انسان، عقیده اساسی دیگر او و همفکرانش بود. یکی از تأثیرات عصر روشنگری در آن زمان این بود که مردم در چارچوب جامعه مدنی خواهان آزادی فردی بیشتر و دخالت کمتر دولت ها در امور زندگیشان بودند. پدیده دست نامریی نیز زیر ساخت هماهنگی اقتصاد سیاسی را توضیح می داد. فرایند دست نامریی با وجود بازار رقابتی آزاد حقوق مالکیت فردی، فرض نوع دوستی و کارکرد نفع شخصی به صورت خود کار (بدون دخالت دولت) باعث دستیابی به رفاه عمومی می شود. دست نامریی در مقابل «مشت مریی» دولت قرار می گیرد.

به عبارت ديگر در زمان کلاسيکها پارادایم دولت محور يا سياست محور قبلي به پارادایم بازار محور يا اقتصاد محور تغيير يافت و بيشتر امور زندگي معني مبادله و قرار داد پيدا کرد.^۱ به جاي تأثير نهادها روي رفتار انسان، اين خود انسان و منافع شخصي وي است که هدايت کننده رفتار است و در اين راستا هر چيزي غير منافع شخصي مادي کوتاه مدت جنبه ابزاري پيدا مي کند. شکل گيري همزمان مطالبات جامعه مدني در دوره کلاسيک نيز مزيد بر علت بود. به تعبير برخي از صاحب نظران، بالاترين هدف هر عضو در جامعه مدني خود وي است (نوکس، ۱۹۵۳، ۲۶۷). يکي ديگر از متفکران تصريح مي کند که: در قرائت حاکم جامعه مدني هر کس تمام افراد ديگر را ابزار تحقق اهدافش مي داند. خريد و فروش يک نفر نه به منظور رفع نياز ديگران بلکه براي تحقق خواسته خود است. در اقتصاد سياسي کلاسيک، دولت نقش عمده اقتصادي ندارد و به حفظ نظم و امنيت و امور دفاع در مقابل حمله بيگانگان و تأمين آن دسته از کالاهاي عمومي که بازار از ارائه آن ناتوان است مشغول خواهد بود. دستمزد نيروي کار در اندیشه کلاسيکها بر مبناي حداقل هزينه زندگي تعيين مي شد و قيمت کالا نيز بستگي به ميزان کار استفاده شده در آن (و بنا بر اين هزينه توليد) دارد. آنها برخلاف سودگرايان (که فقط بر مبادله تأکيد داشتند) و برخلاف فيزيوکراتها (که فقط کشاورزي را مولد مي دانستند) تقريباً تمام عوامل توليد را مولد مي دانستند. هر کدام از سران کلاسيک نيز بخشي از ابعاد اين مکتب را تکميل کردند. ريکار دو در ترسيم پايه هاي علمي اقتصاد سياسي نقش زيادي داشت. بنام در فردي کردن، مادي کردن، غير ديني کردن و عملگرايانه کردن آن تأثير گذار بوده است. او همه امور و حتي اخلاقيات را در مسير مطلوبيت گرايي تحليل کرده و عقیده داشت دولت بايد در تلاش باشد که بيشترين مطلوبيت را براي بيشترين افراد جامعه فراهم کند. سرانجام جان استوارت ميل، زمينه ارتباط اقتصاد سياسي کلاسيک به نگرش هاي ما بعد کلاسيک را فراهم ساخت. از بين کلاسيکها سنيور بر خلاف سنت رهبران اوليه اقتصاد سياسي عنوان علم را از اقتصاد سياسي به عنوان هنر جدا ساخت و پس از اين بود که اقتصاد سياسي اثباتي و دستوري مطرح شدند.

پ) قرائت هاي منتقدان کلاسيک

در اينجا ضمن اشاره گذرا به قرائت مکتب تاريخي آلمان به بيان خصوصيات اقتصاد سياسي مارکسيسم مي پردازيم. همان طور که ريشه فلسفي اقتصاد سياسي کلاسيک به اندیشه هاي عصر روشنگري مربوط مي شود، اقتصاد سياسي مکتب تاريخي به فلسفه رمانتيک گرايي مرتبط بوده که منتقد يافته هاي عصر روشنگري است. اقتصاد سياسي مکتب تاريخي با اقتصاد لسفري مخالف است، فرد گرايي و تأکيد بر عقلانيت ابزاري را رد مي کند، اوضاع تاريخي و نهادهاي هر کشور در هر مقطع خاص تاريخي را مورد توجه قرار مي دهد. همچنين اين

۱. با وجودي که تدوين دست نامري به طور عمده به آدام اسميت انتساب دارد، اما فيزيوکراتها، جان لاک و ماندویل قبل از وي از اين پديده نام برده اند. (هاتچيسون، ۱۹۸۸).

قرانت از جنبه کل‌گرایانه، ملی‌گرایانه و دخالت بیشتر دولت در اقتصاد دفاع می‌کند. آنها اقتصاد سیاسی کلاسیک را فقط با شرایط قرن‌های ۱۸ و ۱۹ انگلستان سازگار دانسته و جهان‌شمولی آن را رد می‌کنند. همچنین آنها برخلاف نظریه کلاسیک عناصر غیر اقتصادی (و حتی قضاوت‌های ارزشی) را نیز در نظریه اقتصاد سیاسی خود جای می‌دهند (ویکور، ۱۹۶۴). جنبه ملی‌گرایی در اندیشه اقتصاد سیاسی برخی از صاحب‌نظران مکتب تاریخی (مانند فریدریک لیست) و برخی از اقتصاددانان اولیه آمریکایی (مانند بنجامین فرانکلین) بیشتر است به شکلی که برخی عقیده دارند در پرتو آنها نوعی نظریه اقتصاد سیاسی ملی‌گرایانه شکل گرفته است (اسمیت، ۱۹۰۷). اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و مارکسیستی را می‌توان نوعی جایگزین برای قرانت کلاسیک بیان کرده. زیرا اول آنکه با اندیشه لسفري مخالف می‌باشند و هماهنگی منافع فردي و جمعي را رد می‌کنند؛ دوم آنکه به جای توجه به مالکیت خصوصی بر مالکیت عمومی تأکید دارند.

توجه به ارزش نیروی کار به عنوان اصلی‌ترین منبع اقتصادی، عقیده به وجود تضاد طبقاتی تا رسیدن به کمونیسم کامل، ضرورت تشکیل دولت کارگری در میان مدت، تلقی علمی بودن و تکاملی بودن اقتصاد سیاسی، توجه به امور اقتصادی به عنوان زیر بنای تحركات اجتماعي، سياسي و فرهنگي و پیش‌بینی شکست اقتصاد سیاسی کلاسیک از دیگر ابعاد تفکر مارکسیسم می‌باشد (مانیفست کمونیست، ۱۹۴۸). مارکس اقتصاد سیاسی کلاسیک را به طور عمده مبتنی بر مبادله می‌داند نه بر تولید. همچنین اقتصاد را حامی صاحب سرمایه و استثمارگر نیروی کار تلقی می‌کند. طبق دیدگاه مارکس، تداوم رقابت صاحبان سرمایه برای حداکثر کردن منافع و کاهش دستمزد نیروی کار به فقیر شدن توده کارگر و در نهایت به اعتراض و مبارزه آنها با نظام سرمایه داری و سقوط آن نظام منجر می‌شود (مارکس، ۱۹۶۷، ۷۶۳). جالب توجه است که اندیشه اقتصاد سیاسی مارکسیسم و سوسیالیسم در درون خود چندین قرانت فرعی‌تر نیز دارد. از جمله سوسیالیست‌های ریکاردویی، سوسیالیست‌های تجدید نظر طلب، صاحبان تحلیل جهان‌گرایانه (از سرمایه‌داری) و مارکسیست - لنینیست‌ها از این نمونه هستند^۱.

۴. قرانت‌های جدید و معاصر از اقتصاد سیاسی

در این بخش به نگرش‌های اقتصاد سیاسی از اواخر قرن ۱۹ تا کنون اشاره می‌شود. ابتدا به تفسیر نئوکلاسیک پرداخته می‌شود. قرانت‌های منتقدان نئوکلاسیک و قرانت‌های معاصر زیر بخش‌های بعدی را شامل می‌شوند.

الف) اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک

۱. گذشته از اینها سوسیالیست‌های تخیلی، فابین‌ها، سندیکا گرایان، مانویست‌ها، استالینیست‌ها و نظایر آن نیز زیر قرانت‌های دیگر را ترسیم می‌کنند.

از اوایل دهه ۱۸۷۰ میلادی که مکتب اقتصادی نهایی گرایان شکل گرفت، زمینه های اقتصاد سياسي نئوکلاسیک فراهم شد. نهایی گرایان حداقل در دو عرصه نسبت به کلاسیک ها نوعی تحول در اقتصاد سياسي به وجود آوردند: ۱. عرصه فلسفي و معرفت شناختي و ۲. عرصه روش شناختي؛ یکی پیوند نظریه ارزش به نظریه ذهنی مطلوبیت است و دیگری کاربرد ریاضیات و عنصر نهایی. در نتیجه کاربرد این دو عنصر، دغدغه علم اقتصاد از حالت تولید و باز تولید بیشتر به سوی منطق عمل انسانی سوق داده شد. در این قالب انسان به عنوان انتخابگر به تصمیمگیری بر اساس تصوراتش و با توجه به محدودیت هایش به اتخاذ تصمیم به از بین شقوق مختلف اقدام می کند. فرض می شود که انگیزه پی جویی حداکثر کردن نفع شخصی در همه وجود دارد و در اصل انتخاب عقلانی به معنای رفتار حداکثرگرا می باشد. از دیگر فرضهای نئوکلاسیکها می توان به امکان انجام مبادله آزاد فردی در بازار رقابتي کامل، رفاه اجتماعي بر مبنای رفاه فردی، بهینه بودن و کارآمد بودن رفتارهای حداکثر کننده نفع شخصی اشاره کرد. (اسکوپتا، ۱۹۵۸، ۷۸). این اندیشه هم زیرساخت نهادهای اقتصادي و بازاری و هم پایه نهادهای سياسي می باشد و در هر حال هدف، تحقق حداکثر خواسته های فردی است. تضمین حقوق مالکیت برای تحقق یک مبادله مبتنی بر نفع شخصی در نئوکلاسیک ضروری است^۱. در عین حال جالب توجه است که نئوکلاسیک ها حقوق مالکیت را خارج از ساختار مدل های اقتصادي می دانند. آنها قواعد مالکیت را در کوتاه مدت، ثابت در نظر می گیرند. در هر صورت حتی با فرض وجود بازار رقابت کامل، یکی از مواردی که در اقتصاد سياسي نئوکلاسیک، حکومت و دولت را به میان می کشد، بحث مالکیت است. مورد دیگر، پیامدهای خارجی و یا جانبی می باشد.^۲ اینها تأثیرات مثبت یا منفي به وجود آمده از فعالیت مصرفي یا تولیدي (و مانند آن) بر شخص دیگری (غیر از مصرف کننده و تولید کننده مستقیم) هستند که در قالب بازار قابل حل و فصل نمی باشند. تحمیل آلودگی محیط زیست به وجود آمده از یک فعالیت خاص بر افراد دیگر یک نمونه این عنصر است (رودز، ۱۹۵۸، ۱۱۳). در نظریه اقتصاد سياسي نئوکلاسیک فرض می شود پیامدهای جانبی وجود ندارد. زیرا وجود این پدیده به معنای به هم ریختن تحلیل آنها از تخصیص منابع می باشد (مانیفلد، ۱۹۸۲، ۴۵۳). دولت با وضع مالیات بر تولیدکنندگان پیامد منفي و دادن سوبسید به ایجاد کننده پیامد مثبت به حل این پیامدها اقدام می کند. تأمین در پارادایم نئوکلاسیک، کالاهای عمومي در اقتصاد از دیگر مواردی است که زمینه دخالت دولت در اقتصاد را فراهم می کند. اینها نیز همانند پیامدهای جانبی از «عناصر شکست بازار» تلقی می شوند، زیرا به صورت معمول به وسیله کارکرد بازار قابل عمل نیستند.

بهداشت و آموزش عمومي، حل و فصل مسائل ترافیک، سازمان دهی تحقیقات پایه، دفاع ملی، تأمین امنیت و مانند آنها از امور ضروري هستند که بخش خصوصي (به دلیل وجود

۱. با وجودی که حقوق مالکیت، پیامد اقتصادي قابل توجهی در بازار و به ویژه در دیدگاه نئوکلاسیک دارد، اما خود در حوزه اقتصاد به وجود نمی آید بلکه پیامد بخش سياسي است.

2. Externalities.

پدیده سواری مجانی) انگیزه کافی برای تولید آنها ندارد و بنابراین نیاز به حضور دولت دارد. در نظریه اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک بین بازار رقابت کامل و کارایی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. کارایی از نظر نئوکلاسیک معنای خاصی دارد و بر حسب تحقق حداکثر خواست فردی (بهینه پارتویی) تعریف می‌شود. در قرائت نئوکلاسیک از اقتصاد سیاسی در واقع دولت ابزار تحقق حداکثر رفاه فردی است. در عین حال بسیاری از متفکران (از جمله شومپیتر) معتقدند که تأکید بر حداکثر رفاه فردی کوتاه مدت، یک محدودیت اقتصادی سیاسی نئوکلاسیک است؛ زیرا در پیشرفت اقتصادی، فرایندهای پویا و بلند مدت اساسی‌تر هستند (شومپیتر، ۱۹۴۲، ۸۳). محدودیت دیگر اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک آن است که دولت را تنها ابزاری برای تصحیح بازار (در قالب کارایی پارتویی) در نظر می‌گیرد در حالیکه دولت نقش‌های اساسی‌تری، مانند تحقق عدالت را نیز می‌تواند به عهده بگیرد. دیگر اینکه آنها به محوری بودن نقش قیمت و خودکار بودن اقتصاد عقیده دارند و برای اقتصاد سیاسی مدعی روش علمی جهان‌شمولی هستند.

ب) اقتصاد سیاسی از دیدگاه منتقدان نئوکلاسیک

دو نگرش نهادگرایی و کینزی به نقد قرائت نئوکلاسیک از اقتصاد سیاسی می‌پردازند. نهادگرایی یک پارادایم اقتصاد سیاسی است که نقش نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در تعیین حوادث اقتصادی مورد تأکید قرار می‌دهد. به نظر آنها نئوکلاسیک‌ها از نقش فضاهای غیر اقتصادی که کارگزاران در آن تصمیم‌گیری می‌کنند، غفلت می‌ورزند. نهادگرایان عقیده دارند که امور روند تکاملی دارد و تصمیم‌های اقتصادی بایستی مربوط به زمان و مکان خاصی باشند و بنابراین اندیشه سفر و جهان‌شمولی تئوری اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک را زیر سؤال می‌برند. به نظر آنها به جای توجه به قیمت بازار و رفتار فردی، رفتار گروهی باید مورد توجه باشد. آنها تضاد منافع را به جای هماهنگی منافع (مورد نظر نئوکلاسیک‌ها) چهره واقعی اقتصادی می‌دانند. آنها به جای منش مکانیکی نئوکلاسیک‌ها از نگرشی کل‌گرا برخوردار هستند. نهادگرایان برخلاف نئوکلاسیک‌ها بر نقش فعال دولت بر اقتصاد تأکید دارند و اقتصاد را یک نظام خودگردان نمی‌دانند. آنها به جای روش قیاس‌گرایانه نئوکلاسیک، روش استقرا را در مطالعات علمی کارآمد می‌دانند. بسیاری از صاحب‌نظران عقیده دارند که واقع‌نمایی اقتصاد سیاسی نهادگرایان به گونه‌ای است که حتی بسیاری از نئوکلاسیک‌ها را نیز در عمل تحت تأثیر قرار داده است (دورفن، ۱۹۶۳، ۱۳۶).

اقتصاد سیاسی از دیدگاه کینز نیز خودگردانی اقتصاد بازار نئوکلاسیک را قابل دفاع نمی‌داند. همچنین با اقتصاد لسفري و کارکرد دست‌نمیری مخالف بوده و خواهان حضور فعال دولت در اقتصاد می‌باشد. زیرا وجود نداشتن تعادل‌های اقتصادی در نظر آنها (برخلاف نئوکلاسیک‌ها) موقتی نبوده و در طبیعت بازار وجود دارد. یعنی اقتصاد سیاسی کینزی بر

احيائي پيوند اقتصاد و سياست تأکيد مي‌کند.^۱ قرائت کينز از اقتصاد سياسي از نظر حمله به اقتصاد کلاسيک و نئوکلاسيک مشابه قرائت مارکس مي‌باشد، اما مارکس سرمايه‌داري را در ماهيت ناپايدار مي‌داند ولي کينز سرمايه‌داري را بحران خيز و در عين حال اصلاح پذير تلقي مي‌کند (کينز، ۱۹۳۶، ۲۴۹). عقیده کينزي‌ها دولت با دخالت در تقاضاي کل، بخش مالي اقتصاد و قيمت‌ها به حل بي‌ثباتي‌هاي اقتصادي اقدام مي‌کند.

پ) اقتصاد سياسي نئوليبرال‌ها، نئومارکسيست‌ها و ديگر نگرش‌ها

پس از دهه ۱۹۷۰ ميلادي، قرائت‌هاي جديدي از درون تفسيرهاي قديمي‌تر بيرون آمده و سرلوحه سياست‌هاي اقتصادي کشورهاي مختلف قرار گرفت. دو قرائت کلي نئوليبراليسم و نئومارکسيسم از اين نمونه هستند. نئوليبراليسم را مي‌توان در قالب دو قرائت «اوليه» و «امروزي» مطرح ساخت که تفاوت اساسي دارند. نئوليبراليسم اوليه در موارد زيادي با «مکتب اقتصادي بازار اجتماعي» به صورت مترادف بکار مي‌رود. زيرا شکل‌گيري نئوليبرال‌هاي اوليه در اروپا و به ويژه در آلمان بوده که آن را از یک طرف براي مقابله با اندیشه تماميت خواهي نازي‌ها و از طرف ديگر براي دوري از اقتصاد لسفر طراحي کردند. به همين خاطر اقتصاددانان آلماني گاهي اين قرائت را «ليبراليسم منضبط» نيز مي‌نامند. زيرا نه در سيطره بخش خصوصي است و نه دولتي. جالب است که اقتصاد سياسي نئوليبرال‌هاي اوليه به اخلاق انساني و اندیشه ديني مسيحيت توجه جدي دارد. آنها نوعي نظام اقتصادي بين سوسياليسم و سرمايه‌داري را ترجيح مي‌دهند. دولت و بازار در اين قرائت با کمک همدیگر اقتصاد را اداره مي‌کنند. در قرائت اقتصاد بازار اجتماعي و نئوليبرال‌هاي اوليه، تصور کلي اين است که نظام بازار با وجود موفقيت در کارآيي، ناتوان از دستيابي به یک وضع مطلوب اجتماعي است. آنها ضمن تأکيد بر امر رقابت و کارآيي بر امر عدالت و توازن اجتماعي هم تأکيد دارند. اما نئوليبرال‌هاي ثانويه يا انگلوساکسوني به طور عمده دنبال حفظ منافع فردي و دستيابي به حداکثر آنها و در نهايت به صفر رساندن حضور دولت‌هاي ملي در اقتصاد هستند. حاکميت و حفظ حقوق صاحبان سرمايه، تأکيد بر یک اقتصاد مکانیکی و فردگرایانه، حفظ منافع صاحبان شرکت‌هاي چند مليتي و تأکيد بر یک قرائت خاص از سرمايه‌داري از خصوصيات اقتصاد سياسي آنان است. آنها براي دستيابي به اهداف اقتصادي فردگرایانه کاربرد هر نوع هدفی (حتي جنگ) را توجیه می‌کنند (چامسکی، ۱۹۹۹).

در مقابل، نئومارکسيست‌ها به سوي تدوين قرائت‌هاي تازه‌اي از مارکسيسم و سوسياليسم اقدام کرده‌اند. نئومارکسيست‌ها خود به شکل طيفي از زير نظام‌هاي مختلف بروز کرده‌اند. به صورتی که اينها حتي گروهي از نهادگرایان جديد اروپايي را نيز شامل مي‌شوند. اقتصاد سياسي نئومارکسيست‌ها از یک طرف، دخالت محدود و قانونمند دولت در اقتصاد را مورد

۱. جالب توجه است که خود اقتصاد سياسي کينزي هم در درون خود چند قرائتي است، مثلاً تفسير نئوکينزي‌هاي انگليسي و ما بعد کينزي‌هاي آمريکايي با قرائت کينزي‌هايي مثل سامونلسون و توبين تفاوت‌هايي دارد (اين دو سعي دارند نگرش کينزي را تا آنجا که امکان دارد در یک چارچوب نئوکلاسيکي تحليل کنند).

تأکید قرار می‌دهد و از سوی دیگر بر نقش فناوری در تحولات اقتصادی تکیه دارد. نئومارکسیست‌ها بر نقش نهادها در اقتصاد اصرار می‌ورزند و با اندیشه فردگرایانه نئوکلاسیک مخالف هستند (هودگوسن، ۱۹۸۸). از دیگر قرائت‌های اقتصاد سیاسی می‌توان، قرائت‌های فن محور، قرائت‌های نونهادگرا و نواطریشی، ما بعد نوین، توسعه، رفاه اخلاق و دین محور و مانند آنها را نام برد. منظور از قرائت‌های فن محور می‌توان به تفسیرهای مربوط به اقتصادسنجی و اقتصاد ریاضی اشاره کرد که با دیگر قرائت‌ها تفاوت عمده‌ای ندارند، زیرا تنها زبان تحلیل آنها تفاوت خواهد کرد. آنها به وسیله اصول آماری و با کاربرد فنون ریاضی به تحلیل و آزمون نظریه اقتصادی می‌پردازند. کاربرد نظریه بازی‌ها و نظریه فازی در اقتصاد سیاسی نیز می‌رود تا قرائت‌های فرعی دیگری در اقتصاد سیاسی را معرفی کند. کاربرد نظریه بازی‌ها در وضعیتی است که زمینه‌های همکاری یا همکاری نکردن بین بازیگران اقتصادی وجود دارد. در قالب راهبرد همکارانه، بازیگران تلاش می‌کنند منافع همگی حداکثر شود و در بازی غیر همکارانه، هر کس فقط به دنبال حداکثر کردن منافع شخصی خود است (رومپ، ۱۹۹۷). اما نظریه فازی شعبه‌ای از منطق ریاضی است که در فضای نااطمینانی از اقتصاد سیاسی مطرح است. در قالب این نظریه به جای ارائه جواب‌های درست یا غلط (که در منطق کلاسیک مطرح بود) از تعابیر طیف گونه، به نسبت درست، نه خیلی غلط و مانند آن استفاده می‌شود. به عبارت دیگر در منطق فازی در نهایت یک درجه احتمال بیان می‌شود و نه یک مقدار عددی منحصر به فرد (کافمن، ۱۹۹۷).

همچنین قرائت نهادگرایی جدید از اقتصاد سیاسی تفسیر تجدید نظر شده‌ای از نهادگرایی سنتی را ترسیم می‌کند. به نظر اینها نهادهایی مانند حقوق مالکیت و قواعد اخلاقی بر تحولات اقتصادی نقش اساسی دارند. اطریشی‌های نو عقیده دارند که نمی‌توان یک اقتصاد سیاسی جهان‌شمول داشت، زیرا همه چیز مربوط به آن در حال تحول و تکامل است. نگرش‌های جدید به اقتصاد توسعه، اقتصاد رفاه و تعامل دولت و بازار نیز تفاسیر جدیدی از اقتصاد سیاسی را ترسیم می‌کنند. اقتصاد سیاسی توسعه پایدار از نمونه تکامل یافته این قرائت می‌باشد. در این رابطه محور قرار گرفتن سلامت محیط زیست و تحقق عدالت اقتصادی مورد توجه جدی بوده، اقتصاد سیاسی را از محوریت رشد و کارآیی صرف خارج می‌کند. صاحب نظرانی مانند جان رالس و آمارتیاسن در شکل‌گیری اولیه این قرائت از توسعه و رفاه نقش قابل توجهی داشته‌اند. شکل‌گیری قرائت‌های اقتصاد سیاسی مبتنی بر اخلاق و دین نیز قدمی تکاملی در این راستا به شمار می‌آید. برخی از اقتصاد دانان این امر را روندی تکاملی در اقتصاد سیاسی و یا نوعی «بازگشت به اصل خویش» تلقی می‌کنند و عقیده دارند که اقتصاد سیاسی اولیه از دو بعد اخلاقی و مهندسی ترکیب شده است ولی در فرایند تاریخی - اجتماعی بعد اخلاقی آن کم رنگ شده است (سن، ۱۹۹۹). اقتصاد مبتنی بر دین نیز به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد در حال گسترش می‌باشد. ظهور تفسیرهای اولیه از اقتصاد مسیحی، اقتصاد بودایی و اقتصاد اسلامی، نمونه این حرکت جدید در اقتصاد سیاسی است. این روند

نشان مي‌دهد که اول آنکه اقتصاد سياسي در ماهيت تکثري است و دوم آنکه در دهه‌هاي دوم و سوم قرن ۲۱ مي‌توان منتظر ظهور قرائت‌هاي جديدتري نيز بود (استارک، ۲۰۰۰).

جمع‌بندي مؤلفه‌ها و ملازمات اقتصاد سياسي

از مجموع مطالب بيان شده مي‌توان مؤلفه‌هاي زير را براي اقتصاد سياسي برشمرد:
 ۱. دستگاه سازگاري براي تجزيه و تحليل علمي در امور اقتصادي و عناصر سياسي مرتبط با آن است.

۲. چند قرائتي است و در قرائت‌هاي اوليه با اخلاق و فلسفه نيز مرتبط است.

۳. با وجودي که برخي از پارادايمل‌هاي آن ادعاي لامکاني و لا زماني دارند، اما به طور کلي فرايندي در حال تکامل بوده و نسخه تمام عيار و جهان‌شمولي ندارد.

۴. با توجه به تأثير تدابير دولتي بر اقتصاد و باز خورد اقتصادي مربوطه بر امور حکومتي و همچنين با توجه به کارکرد نظريه اقتصادي سياست، پيوند اقتصاد و سياست در نظريه مربوطه درونزا است و با خط مشي اقتصادي و نظريه اقتصادي مرتبط هستند.

همچنين مي‌توان ملازمات زير را در ارتباط با نظريه اقتصاد سياسي برشمرد:

۱. در تحليل‌هاي مربوط عناصر مهم و مؤثر فرا اقتصادي و فرا سياسي (امور فرهنگي و اجتماعي مرتبط) تأثيرگذار هستند.

۲. با وجود کاربرد انواع فنون (رياضي، تجريبي و مانند آن) مناسب است تا پايان تحليل، نقش ابزار و هدف حفظ شود.

۳. توجه به پس زمينه‌هاي تاريخي موضوعات مورد مطالعه بسيار کارساز مي‌باشد. در صورت بي توجهي به اين ملازمات نظريه اقتصاد سياسي به صورت ابزاري ساختگي، علم نما، شکننده و کم فايده درخواهد آمد. تحولات اقتصاد سياسي از پارادايمل اوليه سوداگرايانه تا نظريه اقتصادي سياست و همچنين تا پارادايمل‌هاي جديد نو اطرشي، نونهادگرا، نومارکسيست، دين و اقتصاد نئوليبرال و مانند آنها همه و همه حکايت از چند قرائتي بودن اين رشته دارند.

فهرست منابع

۱. ارسطو، ۱۳۵۸، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
۲. استوارت میل، ۱۳۶۹، تأملی در حکومت انتخاباتی، تهران: نشر نی.
۳. اسمیت، آدام، ثروت ملل، ۱۳۵۷، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران: انتشارات پیام.
۴. باران، پل، ۱۳۵۹، اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه کاوه آزاد منش، تهران: انتشارات خوارزمی.
۵. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۵۷، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۶. بلوم، ویلیام، ۱۳۷۳، نظریه های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر آران.
۷. بازارگاد، بهاء‌الدین، ۱۳۴۸، تاریخ فلسفه سیاسی، تهران: انتشارات زوار.
۸. پطروشفسکی، ایلیا پولویچ، ۱۳۶۳، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
۹. تولیانف، س، ای، ۱۳۵۸، اقتصاد سیاسی کشورهای رو به رشد، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: انتشارات کتابهای جیبی.
۱۰. حکیمی، محمد رضا، ۱۳۶۷، الحیات (جلد ۶)، نشر الثقافه الاسلامیه، تهران.
۱۱. دادگر، یدا...، ۱۳۸۴، مالیه عمومی، انتشارات پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
۱۲. دو ورژه، موریس، ۱۳۵۸، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: نشر کتابهای جیبی.
۱۳. ردهد، برایان، ۱۳۷۳، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کاخی و اکبر افسری، تهران: نشر آگاه.
۱۴. ریکاردو، دیوید، ۱۳۷۴، اصول اقتصادی و مالیات ستانی، ترجمه حبیب اله تیموری، تهران: نشر نی.
۱۵. سیرنناب، ل، ۱۳۷۴، توکویل، حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
۱۶. شوم، ل، و مینتر، و، ۱۳۶۴، تراست مغزهای امپراطوری، ترجمه منصور آسیم و علی رضایی، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۷. عظیمی، حسین، ۱۳۷۱، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران تهران: نشر نی.
۱۸. عیسوی، چارلز، ۱۳۶۲، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
۱۹. فاستر، مایکل، ب، ۱۳۵۸، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلام و دیگران، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۲۰. فرهنگ، منوچهر، ۱۳۵۰، زندگی اقتصادی ایران، تهران: انتشارات ابوریحان.
۲۱. لمتون، کترین، ۱۳۶۲، مالک وزارع در ایران، ترجمه منوچهرامیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. ماکیاولی، نیکولو، ۱۳۵۷، ترجمه شهریار، داریوش آشوری، نشر مرکز.
۲۳. مجتهد زاده، پیروز، ۱۳۷۹، ایده های ژئوپولیتیک و واقعیت های ایرانی، تهران: نشر نی.
۲۴. مور، تامس، ۱۳۶۱، آرمانشهر، ترجمه داریوش آشوری، افشار نادری، انتشارات خوارزمی.

۲۵. هابرماس، یورگن، ۱۳۸۰، بحران مشروعیت، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: انتشارات گام

نو

26. Arrow, K,J, 1963, social and individual values, NY, John,Willy.
27. Arthur, M, 1948, early economic thought, Cambridge university press.
28. Black, D, 1958, theory of committees and elections, Cambridge, university press.
29. Buchanan, J, and Tulock, G, 1962, the calculus of consent university of Michigan press.
30. Bulakia,j,1971,.IbnKhaldu,(A fourteenth century economist), Journal of Political economy, Vol 79.
31. Cooter, R, and ulen, T, law and economics, 1986, Harper.
32. Cullis, J and Jones, P,1998, public finance and public choice oxford, oxford university press.
33. Chamsky, N, 1999 neoliberalism and global order, seven stories.
34. Dasqpta, A, K, 1985, epochs of economic theory, NY, basil Blackwell.
35. Downs,A, 1957, and economic theory of democracy, NY, Harper and Row.
36. Dorfman, J, and others, 1963, institutional economics, Berkley.
- 37 Fox- geneverse, E, 1976, the origins of phisocracy, cornel university press.
38. Frey, B, 1984, public choice and global policies, international organization, 38.
39. Gilpin, R, 1987, political economy of international relations, NY, Princeton.
40. Gonner, 1923, E, economic essays of Ricardo, London, G, bell.
41. Hecllo, H, and wildavsky, A, 1981, the private government of public money, London, Macmillan.
42. Hughes, G, 2001, Aristotle, London, Routledge.
43. Heilbroner, R, L, 1970, between capitalism and socialism, new York, vintage books.
44. Hutchison, T, 1988, for Adam smith, oxford, Basil Blackwell.
45. Hodgson, G, M, 1988, modern institutional economics Cambridge, university press.
46. Kalecki, M, 1943, political aspects of full employment, political quarterly, 14, October.
47. Kaufman, A, 1997, theory of fuzzy, NY, academic press.
48. Kindle Berger, C, P, 1970 power and money, NY, basic books.
49. Knight, F, 1956, on the history and method of economics, London the university of Chicago press.
50. Knox, T, 1952 Hegels philosophy of right, Oxford university press.
51. Keynse,J, 1936, general theory of employment, interest and money, NY, Harcourt.

52. Lange, O, 1971, political economy, NY, Oxford university press.
53. Lowry, S, 1987, the Archaeology of economic ideas, Durham, duke university press.
54. Langholm, O, 1998, the legacy of scholasticism in economic thought, Cambridge university press.
55. Marx, K, 1980, A contribution to a critique of political economy, London, collected essays.
56. Magnusson, L, 1993, mercantilism, London, Routledge.
57. Marshall, A, 1962, principles of economics, London, Macmillan.
58. Marx, K, capital, 1971, Moscow, progress publishers..
59. Mandel, E, 1971, the formation of economic thought of Marx, London, monthly review.
60. Mansfield, E, 1982, micro economics, NY, ww, Norton.
61. Mill, J,S, 1967, collected works, Toronto university press.
62. Mill, J,S, 1974, essays on some unsettled questions, Augustus Kelly.
63. Olson, M, 1965, the logic of collective action, Harvard university press.
64. Pappas, N, 2001, Plato, New York, Routledge.
65. Rhoads, S,E, 1985, the economist's view of the world, Cambridge university press.
66. Romp, G, 1997, game theory, oxford, university press.
67. Romp, graham, 1997, game theory, NY, oxford university press.
68. Roll, E, 1992, history of economic thought, Faber and Faber.
69. Robbins, L, 1935, an essay on the nature and significance of economic science, London, Macmillan.
70. Sen., A, 1994, on economics and ethics, Blackwell.
71. Stark, R, 2000, acts of faith, Berkley, university of California press.
72. Schumpeter, J, 1942, capitalism, socialism and democracy, New York, Harper and brothers.
73. Schumacher, E, F, 1975, small is beautiful, London, abacus.
74. Smith, A, 1907, the writing of Franklin, Macmillan.
75. Spengler, J, 1971, Indian economic thought, Duke university press.
76. The communist manifesto, 1948, new York, international publishers.
77. Tuma, E, H, 1971, economic history and the social sciences, Berkley, university of California press .
78. Viktor, D, 1964, economic Romanticism in the twentieth century, new book, society.